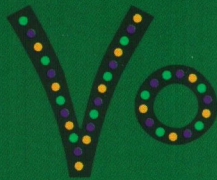


به نام خدا



فربيا كلهر



قصه‌ی قدونیم‌قد برای کودکان

تصویرگران

بنفسته احمدزاده	زاله رفیعی
راهله برخوردار	عطیه سهرابی
ماهنی تذهیبی	مهکامه تشعباتی
تهمینه حدادی	یویک مقبلی



کاشکی از درخت آویزان بودم!

درخت سیب پر از سیب‌های قرمز و آبدار بود. ماه از توی آسمان به درخت سیب نگاه کرد. به سیب‌های سرخ نگاه کرد. با خودش گفت: «کاشکی من هم سیب بودم! از درخت آویزان بودم! باد که می‌آمد تکان می‌خوردم!»
فرشته‌ی آرزو صدای ماه را شنید و او را به آرزویش رساند. یک‌دفعه ماه خودش را لای درخت سیب دید. کنار سیب‌های سرخ بود. باد وزید و او را تکان داد. ماه خندید. خوشحال بود.

صبح روز بعد بچه‌های دهکده پیش درخت سیب رفتند. سیب‌های قرمز را چیدند و خوردند. یکی از پسرها ماه را دید. بقیه‌ی بچه‌ها را صدا زد و گفت: «نگاه کنید! همه‌ی سیب‌های این درخت قرمزند. فقط این یکی زرد است.»
پسر دیگری از درخت بالا رفت و ماه را چید. پایین آمد و گازش زد. یک گاز

